



۲۰۱۷/۰۸/۳۰



سدرینه نوری موسی

مکتی راجع به استقلال افغانستان



وطن

تجلیل جشن استقلال افغانستان از امپراتوری برتانیه در سال ۱۹۱۹م مانند هر سال قلم به دستان دانشمند کشور ما را به ابراز احساسات پرشور می کشاند. خواندن بعضی از این پارچه های پر احساسات مرا نیز وادار ساخت که گوشه هایی از افکار و سؤال های خود را در برابر استقلال به توجه خوانندگان پیشکش و خواهان نظر ایشان گردم.

۱- در مورد خود این تاریخ مشخص جشن استقلال:

اگر ما لحظه ای فارغ از قالب شاعرانه و احساسات، از خود سؤال کنیم که استقلال چه معنی دارد؟ و چه حادثه تاریخی را تجلیل می کند؟ شاید به این نتیجه برسیم که برای تعداد زیاد جوانان و اطفال وطن که در عصر کمونیزم و استعمار شوروی تولد شده اند و وحشت جنگ را زندگی کرده اند، استقلال آنها روزی باشد که اتحاد جماهیر شوروی با آن قدرت بزرگ نظامی اش در برابر مقاومت مردم افغانستان شکست خورد و با سر افکنده افغانستان را ترک گفت، و یا برای تعداد دیگر استقلال روزی باشد که افغانستان دوباره بعد از ۲۳ سال جنگ در صحنه جهان دوباره با یک دولت دموکراتیک سر بلند کرد، و برای شمار دیگری که من هم خود را در آن شامل می بینم شاید افغانستان هنوز هم استقلالش را به معنی کامل و وسیع نشناخته است.

۲- برویم و مفهوم استقلال را دریابیم:

استقلال خاص یک قدم سیاسی نیست. طوریکه ولی احمد نوری می نویسد: " مردم فقط در اثر خود اندیشی و آگاهی به مفهوم آزادی و استقلال و رشد و ترقی " می رسند. استقلال اصلی انسان یک استقلال فکری و معنوی و غیر مادی است و عقلانی و روشنگرانه و این وقتی است که انسان بتواند آزادانه فکر کند و آزادانه تصمیم بگیرد و در وطن خود در صلح و حقوق انسانی و مساوات مرد و زن و امنیت اقتصادی و آزادی عقیده و مذهب زندگی کند.

تا این همه برآورده نباشد و انسان هر روزی در خطر باشد و برای زنده ماندن مجادله کند، آیا ما از هیچ نوع استقلال حرف زده می توانیم؟

آیا این استقلال به حس وطن پرستی و فداکاری و خون ریزی به نام وطن مساوی نمی باشد؟ این استقلال آن حسی است که انسان وادار می شود بگوید: " هر جا آزادم، همانجا وطن است. وطن مولانا، وطن حافظ، وطن سهروردی و هزاران دانشمندی که به وسعت افکار پی برده اند.

۳- برگردیم به عشق وطن:

من در مقاله جناب عباسی خواندم که می نویسد: "عشق وطن بالاترین عشق هاست و این عشق است که سبب فداکاری به وطن می شود" شاید این در تخیل شاعر حقیقت داشته باشد و شاعر آزاد است که عشق وطن را به قله های افتخار بکشاند و یا به عرش برین ببرد.

مگر من با تمام عشقی که به افغانستان دارم چون خاک پدران و نیاکان من است به خود اجازه می دهم که این فکر و فیصله را به نظر دیگران قرار دهم و مورد سؤال بگذارم که:

- ❖ آیا عشق مادر و پدر به اولاد بالاتر از عشق وطن نیست؟
- ❖ آیا عشق محقق و عالم در جست و جوی حقیقت از عشق وطن بالاتر نیست؟
- ❖ آیا عشق انسان به طبیعت، را چگونه به عشق وطن محاسبه کنیم؟
- ❖ آیا در باره عشق صوفی به خدا و یا عشق یافتن خدا در خود، چه فکر می کنید؟
- ❖ به یک سخن آیا این عشق ها بالاتر از عشق وطن نیستند؟

نمی دانم ولی آرزو دارم که روزی در جهان حس وطن پرستی دیگر هرگز مساوی به اهدای خون و جنگ نباشد.